

نظریه چهاربعدگرایی لوئیس و مسئله تغییر

طیبه شاهوردیان¹

محمد سعیدی مهر²

چکیده

چهاربعدگرایی (در مقابل سه‌بعدگرایی)، دیدگاهی در متافیزیک معاصر است که به موجب آن، اشیای عادی، هویتی چهاربعدی که به واسطه داشتن اجزای زمانی متمایز در زمان‌های مختلف بقا دارند. یکی از اشکال عمده این نظریه، مشهور به نظریه کرم‌های مکانی-زمانی که توسط دیوید لوئیس پیشنهاد شده است، مدلول اشیا را مجموع چهاربعدی اجزای زمانی می‌داند. لوئیس بر این عقیده است که چهاربعدگرایی، تنها راه‌حل قابل دفاع مسئله به اصطلاح اوصاف نفسی موقتی است و به نیکی در برابر اشکالات ممکن مختلف قابل دفاع است. نوشتار حاضر ضمن تأکید عمده بر این مسئله، قصد دارد نسخه چهاربعدگرایی لوئیس را مورد ارزیابی قرار دهد. بدین منظور، پس از معرفی این مسئله، راه‌حل مبتنی بر اجزای زمانی لوئیس مورد تبیین و بررسی قرار می‌گیرد. استنتاج ما این است که چهاربعدگرایی پیشنهادی لوئیس، افزون بر مشکلات آن در فراهم نمودن راه‌حلی مقبول برای مسئله تغییر نفسی و مسئله تغییر به طور عام، تبیینی غیرشهودی از بقا و مفاهیمی غیراستاندارد و ناآشنا از تغییر و اتصاف ارائه می‌کند و در حفظ معنایی از وحدت که در مفهوم شیء بودن ضرورت دارد، ناموفق است.

کلمات کلیدی: چهاربعدگرایی، دیوید لوئیس، مسأله صفات نفسی موقتی، تغییر، بقا.

tayebe.shahverdian@modares.ac.ir

saedi@modares.ac.ir

تاریخ پذیرش: 1398/03/30

¹ - دانشجوی دکتری فلسفه دانشگاه تربیت مدرس

² - استاد فلسفه دانشگاه تربیت مدرس، نویسنده مسئول

تاریخ دریافت: 1397/05/15

1. مقدمه

چهاربعدگرایی¹ (در برابر سهبعدگرایی²) نظریه‌ای در باب واقعیت اشیا در نسبت با زمان و از نظریات مطرح متافیزیک معاصر است. به طور متعارف، نظریات چهاربعدگرایی و سهبعدگرایی دو تبیین عمده از نحوه بقای اشیا در طول زمان³ به شمار می‌روند. بر این مبنا، چهاربعدگرایی نظریه‌ای است که بقای اشیا در طول زمان را معادل تحقق جزئی زمانی⁴ از آنها در هریک از مقاطع زمانی وجودشان دانسته و مدعی است اشیا، واقعیاتی چهاربعدی و امتدادیافته در زمان و در نتیجه دارای سه بعد مکانی و یک بعد زمانی هستند. گاه از این تصویر چنین تعبیر می‌گردد که مطابق چهاربعدگرایی، اشیا در نواحی فضا-زمان حضوری واحد و یکپارچه دارند. در مقابل، سهبعدگرایی دیدگاهی است که ضمن انکار وجود اجزای زمانی، اشیا را هویت‌ی سهبعدی می‌داند که در هر لحظه از زمان به طور تام و کامل تحقق دارند و در طول زمان این‌همانی خود را حفظ می‌کند⁵ (Lowe, 2002, p 49, Loux, 2006, p 230, Hawley, 2001, p 49, 2015, Haslanger, 2005, p 318, Sider, 1997, p 197, 2000, p 84).

شایان ذکر است که به طور غالب، سهبعدگرایی (به ویژه در مقایسه با چهاربعدگرایی) دیدگاهی شهودی و منطبق بر فهم متعارف انسانی دانسته شده است (Loux, 2006, p 230). به زعم مدافعان سهبعدگرایی، داشتن اجزای زمانی در طول زمان توسط اشیا و یا عدم بقای این‌همانی شیء در زمان‌های مختلف، آن گونه که در چهاربعدگرایی ادعا می‌شود، خلاف فهم متعارف و ماقبل فلسفی تلقی می‌گردد. گمان غالب این است که اشیا در هر لحظه از زمان، با تمام هویت و هستی خویش موجودند و این ایده که در هر زمان، تنها یک جزء زمانی شیء موجود باشد، غیرشهودی تلقی می‌گردد (Ibid, p 242). به همین دلیل چهاربعدگرایان به طرح استدلال‌هایی در دفاع از نظریه خویش همت گمارده‌اند.⁶ این ادله، به طور عمده دو راهبرد اساسی را دنبال می‌کنند. دسته‌ای از این ادله، مستقیماً اثبات چهاربعدگرایی و اصول آن را هدف قرار داده و در مقابل، شماری نیز از طریق اثبات کارآمدی و توفیق این نظریه در حل برخی از مسائل فلسفی در برابر ناکارآمدی رویکرد سهبعدگرایی، به دفاع از آن پرداخته‌اند.

یکی از ادله دستة دوم که با پیروی از رویکرد اخیر، یعنی با هدف اثبات توفیق و کارآمدی این نظریه در مواجهه با مسائل فلسفی، طرح شده است، استدلال دیوید لوئیس⁷ از مسئله صفات نفسی موقتی⁸ است. لوئیس در این استدلال تلاش دارد اثبات کند که حل مسئله مذکور، جز با اتخاذ رویکردی چهاربعدگرا به واقعیت اشیای متغیر ممکن نیست و سایر پاسخهای ارائه شده در این باب، ناموفق هستند. به زعم او این استدلال، قاطعانه‌ترین و مهم‌ترین دلیل علیه سهبعدگرایی است (Lewis, 1986, p 203). هدف مقاله حاضر، معرفی و تحلیل نظریه چهاربعدگرایی لوئیس است. با توجه به این که پرداختن به همه ابعاد این نظریه در یک مقاله، ناممکن است، و از آنجا که لوئیس مسئله صفات نفسی موقتی را مقدمه‌ای در معرفی نظریه چهاربعدگرایی خویش قرار می‌دهد و نقشی مهم در دفاع از این نظریه، برای این مسئله قائل است، ما نیز در شروع مباحث حاضر، نخست به تقریر این مسئله و نسبت آن با مسئله کلی تغییر پرداخته و پس از آن، ضمن معرفی تبیین لوئیس از مسئله تغییر، عناصر اصلی متافیزیک چهاربعدگرایانه او را معرفی نموده و برخی از نقدهای این دیدگاه را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم.⁹

مطابق نظریه چهاربعدگرایی لوئیس، اشیای عادی هویاتی چهاربعدی‌اند که در مجموع زمان وجود شیء، واقع شده‌اند و در هر زمان، تنها مقطعی از این هویات یکپارچه چهاربعدی تحقق می‌یابد.¹⁰ وی دیدگاه خود را از حیث تمایزی که با نظریه سهبعدگرایی دارد، چنین تعریف می‌نماید: «بگذارید بگوییم چیزی بقا دارد اگر و تنها اگر، به طریقی در زمانهای مختلف موجود باشد. این [واژه یعنی واژه بقا] واژه‌ای لاقتضا و لاشروط¹¹ است. شیء، واقعیت ممتد دارد¹² اگر و تنها اگر، بقای آن به واسطه داشتن اجزا یا مراحل زمانی در زمانهای مختلف باشد؛ با این حال، هیچ‌یک از اجزای آن، در بیش از یک زمان، حضور کامل نداشته باشند. در مقابل، شیء واجد واقعیت مستمر است¹³ اگر و تنها اگر، بقای آن بر اساس وجود و حضور کامل آن در بیش از یک زمان باشد» (Ibid, p 202).

در تصویر واقعیت شیء از منظر چهاربعدگرایی، توجه به واقعیت امور دارای امتداد مکانی راهگشاست. همان گونه که امتداد مکانی یک واقعیت (مثلاً یک جاده) به مفهوم تحقق کامل آن در هیچ‌یک از مقاطعش نیست، مطابق چهاربعدگرایی، واقعیت شیء نیز در

هیچ‌یک از مقاطع زمانی آن، به طور کامل موجود نیست و در هر زمان، تنها جزئی زمانی از آن وجود می‌یابد (Ibid).

2. مسئله تغییر و صفات نفسی موقتی

گفتیم لوئیس مسئله صفات نفسی موقتی را برهانی مهم در رد سه‌بعدگرایی و اثبات چهاربعدگرایی می‌داند. صفات نفسی در قبال صفات اضافی¹⁴ هستند. بنابر تعریف، صفت الف نسبت به شیء، اضافی است اگر و تنها اگر اتصاف شیء به الف مستلزم وجود چیزی متمایز از شیء و اجزای آن باشد. در مقابل، صفت ب، صفت نفسی شیء است اگر و تنها اگر اتصاف شیء به ب، لایشرط از وجود یا عدم چیزی جدای از شیء و اجزایش باشد (Gallois, 2016). مثلاً اتصاف شخص به صفت برادری، مستلزم وجود یک شخص دیگر است که شخص نخست برادر او باشد و از این رو، برادری صفتی اضافی است. در مقابل، اتصاف شیء به صفتی نظیر کروی بودن، نیازمند فرض وجود یا عدم امری دیگر نیست و بنابراین این صفت، نفسی به شمار می‌رود.¹⁵

با نظر به تعاریف فوق، تقریر مسئله صفات نفسی موقتی از نظر لوئیس این است که مطابق دریافت عادی انسان، اشیا با گذشت زمان باقی می‌مانند. از سویی، ما همچنین به این مسئله باور داریم که اشیا در طول زمان در ضمن بقا، دستخوش تغییر و دگرگونی می‌گردند و تغییر در اشیا، صرفاً در نسبت‌هایی که آنها با سایر امور برقرار می‌کنند؛ یعنی در صفات اضافی آنها نیست؛ بلکه افزون بر آن، اشیا در صفات نفسی خود، یعنی صفاتی که فی حد ذاته و با قطع نظر از سایر امور، بدان متصف می‌گردند، نیز تغییر می‌پذیرند و یا دست‌کم چنین به نظر می‌رسد (Lewis, 1986, p 61). به طور مثال، شکل، رنگ و جرم اشیا تغییر می‌کنند و این صفات نسبت به شیء نفسی‌اند، نه اضافی (Lewis, 1983, p 111).

از سویی ممکن نیست شیء واحد، صفات نفسی ناسازگار داشته باشد. مثلاً شکل شیء نمی‌تواند هم مستقیم باشد و هم منحنی. شاید در پاسخ گفته شود اتصاف شیء متغیر به صفات ناسازگار، در زمان‌های مختلف رخ می‌دهد؛ از اینرو، تناقض و اشکالی پدید

نمی‌آید. اما پرسش این است که چگونه تعلق صفات به زمان‌های مختلف مانع بروز تناقض است؟ (Lewis, 1988, p 187)

باید در نظر داشت که مسئله صفات نفسی موقتی، بر صفاتی تأکید دارد که اولاً نفسی‌اند و ثانیاً موقتی، یعنی در معرض تغییرند. از این رو مسئله صفات نفسی موقتی، یعنی مسئله تغییر در صفات نفسی و بنابراین جزئی از مسئله عام تغییر به شمار می‌آید. لکن به نظر می‌رسد آنچه موجب می‌گردد لوئیس به طور خاص تغییر در صفات نفسی (و نه تغییر به معنای عام) را به عنوان استدلالی به نفع چهاربعدگرایی برگزیند، آن است به زعم وی، پاسخ سه‌بعدگرایی به مسئله تغییر متضمن اتخاذ رویکردی تقییدی به ماهیت صفات یا اتصاف است که مستلزم نسبی دانستن همه صفات و انکار وجود صفات نفسی است؛ حال آن که برخی صفات نفسی‌اند و نه نسبی. البته راه‌حل دیگر ممکن برای این مسئله، اتخاذ رویکردی حال‌گرا نسبت به واقعیت زمان است که این راه‌حل هم با توجه به آن که حال‌گرایی نظریه‌ای کاملاً مناقشه‌آمیز است، ناموفق است.¹⁶ بنابراین، باید تبیین چهاربعدگرایی یعنی تمسک به مفهوم اجزای زمانی در حل این مسئله را پذیرفت (Lewis, 1986, pp 203-4).

می‌توان گفت استدلال لوئیس علیه سه‌بعدگرایی در این مسئله مبتنی بر این مقدمات است:

الف) اگر نظریه سه‌بعدگرایی درست باشد، در مسئله تغییر یا همه صفات متغیر اشیا نسبی‌اند و یا حال‌گرایی درست است.

ب) چنین نیست که همه صفات متغیر اشیا نسبی باشند. (چون برخی صفات نفسی‌اند) حال‌گرایی نادرست است.

ج) نظریه سه‌بعدگرایی خطاست. (نتیجه)

لوئیس از این سیر استدلالی چنین نتیجه می‌گیرد که از آنجا که چهاربعدگرایی مورد دفاع وی ایرادات سه‌بعدگرایی را ندارد، تحلیل شایسته‌تری از مسئله تغییر ارائه می‌کند. در مقابل، از نظر مخالفان، تبیین چهاربعدگرایی از تغییر به معنای عام و نه فقط تغییر در صفات نفسی، چالشی اساسی برای اعتبار این نظریه فلسفی به شمار می‌آید و ضروری است نظریه چهاربعدگرایی به منظور حراست از اعتبار فلسفی خود، پاسخی شایسته به

این چالش ارائه کند. با توجه به این که هدف مقاله حاضر تحلیل نظریه چهاربعدگرایی است و نه نقد سه‌بعدگرایی و چون مسئله صفات نفسی موقتی بخشی از اصل مسئله تغییر است، ما در این مجال بر اصل مسئله تغییر تمرکز نموده و به تقریر آن می‌پردازیم. می‌توان گفت مسئله تغییر متضمن آن است که شیئی که پیش از تغییر و مثلاً در لحظه t_1 دارای صفت الف است، در لحظه t_2 ($t_2 > t_1$) در نتیجه تغییر، صفت الف را از دست داده و در عوض واجد صفت ب گردد. نتیجه این امر آن است که در نتیجه تغییر، شیء واحد هم واجد صفت الف باشد و هم فاقد آن؛ یا به دیگر معنا واجد دو صفت متناقض الف و لالف باشد. بروز این تناقض به ویژه با نظر به اصل تمایزناپذیری این‌همانها روشن‌تر می‌گردد. زیرا مطابق این اصل، ممکن نیست امور دارای این‌همانی متمایز از یکدیگر باشند. با ضمیمه این اصل روشن می‌گردد که شیء واجد صفت الف و شیء واجد صفت ب این‌همانی ندارند. زیرا از حیث صفات خود متمایزند، اما این نتیجه در تعارض با شهودهای متعارف ماست.

به طور خلاصه می‌توان گفت مبانی طرح مسئله تغییر (و نیز تغییر در صفات نفسی) عبارتند از:

1- تغییر

مطابق دریافت متعارف انسان، اصل وقوع تغییر در اشیا امری مسلم است و تغییر اشیا مستلزم اتصاف آنها به صفاتی متمایز و ناسازگار است. مثلاً تغییر رنگ شیء از سفیدی به سیاهی مستلزم آن است که شیء واحد هم سفید باشد و هم سیاه؛ و روشن است که ممکن نیست شیء واحد هم تماماً سیاه باشد و هم تماماً سفید. از این رو سیاهی و سفیدی دو صفت ناسازگارند.

2- بقا و اینهمانی

برغم بداهت وقوع تغییر در اشیا، این مسئله نیز در فهم متعارف بدیهی به نظر می‌رسد که تغییر به تحول یک شیء به شیء دیگر نمی‌انجامد و شیء در نتیجه تغییر، در ضمن بقا اینهمانی عددی خویش را حفظ می‌نماید. یعنی مثلاً در مثال پیش‌گفته تلقی ما این است که شیء سیاه همان شیء سفید است و تغییر رنگ، شیء را به شیء دیگر مبدل نمی‌سازد.

3- اصل تمایزناپذیری این‌همانها (قانون لایب‌نیتس)

مطابق یکی از اصول اینهمانی لایب‌نیتس با نام اصل تمایزناپذیری اینهمانها¹⁷ که اعتبار آن به طور گسترده‌ای در میان صاحبان فن به تأیید رسیده است، این‌همانی اشیا متضمن عدم تمایز کیفی آنهاست. به عبارت دیگر، اشیای دارای این‌همانی، از حیث صفات خود (اعم از نفسی یا غیر آن) اختلافی ندارند و فاقد صفات ناسازگارند (Forrest, 2010, Noonan & Curtis, 2014).

نتیجه‌ای که از ملاحظه اصول فوق به دست می‌آید، آن است که به موجب (2)، شیء پیش و پس از تغییر اینهمانی دارد، حال آن که بر اساس اصل (3) میان این دو اینهمانی برقرار نیست. زیرا این دو به لحاظ کیفی و از حیث صفات متمایزند. از این رو به نظر می‌رسد تغییر منجر به تناقض می‌گردد؛ تناقضی که اگر ظاهری است، باید مبنایی برای توجیه آن یافت.

3. چهاربعدگرایی یا نظریه اجزای زمانی

گفتم تغییر مستلزم آن است که میان شیء پیش از تغییر و شیء پس از تغییر هم اینهمانی باشد و هم نباشد. لوئیس ضمن نقد رویکرد سه‌بعدگرایی مدعی است چهاربعدگرایی پاسخی مناسب برای این مسئله ارائه می‌کند. آنچه در راه‌حل وی برای این مسئله نقش کلیدی دارد، تمسک به مفهوم جزء یا مرحله زمانی است که عنصری محوری در تعریف نظریه چهاربعدگرایی نیز به شمار می‌آید. بر مبنای این پاسخ، موصوف صفات متغیر، نفس شیء نیست؛ بلکه اجزای زمانی آن هستند که هویت متکثرند و اگرچه اتصاف شیء واحد به صفات ناسازگار تناقض‌آمیز به نظر می‌رسد، لیکن اتصاف امور متکثر به صفات ناسازگار به هیچ رو مستلزم تناقض نیست.

در توضیح جزء یا مرحله زمانی باید گفت از نگاه لوئیس اشیای عادی همگی از واقعیاتی کوتاه عمر قوام یافته‌اند. خود اشیا در نظر درست، وجودی چهاربعدی و امتداد یافته در زمان دارند که در هر برهه از کل زمان وجود آنها، تنها بخشی از آنها وجود پیدا می‌کند. لوئیس در تعریف جزء یا مرحله زمانی¹⁸ یک شخص می‌نویسد: «مثلاً مرحله یک شخص همانند خود آن، شیئی فیزیکی است. (و اگر شخص جزئی روحانی هم داشته باشد،

مرحله شخص نیز چنین خواهد بود.) مرحله شخص بسیاری از همان افعالی را که از شخص سر می‌زند، انجام می‌دهد. سخن می‌گوید و راه می‌رود و می‌اندیشد، باورها و خواست‌ها و [نیز] اندازه و شکل و موقعیتی دارد. حتی دوامی¹⁹ زمانی نیز دارد، اما تنها دوامی کوتاه، ... ناگهان موجود می‌شود و چندی بعد، ناگهان دست از موجودیت می‌کشد. بدین جهت، مرحله نمی‌تواند هر آنچه شخص قادر به انجام آن است را انجام دهد؛ چون قادر بر انجام کارهایی که شخص در خلال فواصل زمانی نسبتاً طولانی انجام می‌دهد، نیست» (Lewis, 2003, p 76).

در فهم معنای مرحله (جزء) زمانی باید نکات زیر را در نظر داشت:

1- جزء زمانی متمایز از اجزای مقداری یا فضایی شیء است. هر جزء زمانی، به نوبه خود متشکل از اجزایی فضایی است (Lewis, 1986, p 203). به طور مثال، جزء زمانی یک گل، اجزایی نظیر ساقه، ریشه، گلبرگ و ... دارد.

2- اجزای زمانی، ترتیبی متناظر و منطبق بر اجزای زمان دارند. مثلاً در مورد یک شخص، نخست مراحل کودکی و در نهایت مراحل پیری قرار دارند (Lewis, 1976b, p 161). و جزء بودن آنها به معنای کوتاهی امتداد زمانی آنها در قیاس با کل است و چنان که ذکر شد، از بسیاری جهات، کارکردی مشابه کل اجزا دارند و از این حیث از دیگر اقسام اجزا متمایز می‌شوند.

3- میان اجزای زمانی شیء، این‌همانی نیست.

4- به طور معمول اجزای زمانی موصوف اولی و اصلی صفات و نسبت‌هایی هستند که شیء آنها را می‌پذیرد (Lewis, 2002, p1).

5- علی‌رغم عدم وجود این‌همانی میان اجزای زمانی شیء، هریک از این اجزا جانشین‌های مناسبی در سایر زمان‌ها دارد. بدین معنا که میان آنها نسبتی وجود دارد که تضمین‌کننده تعلق آنها به شیء واحد است و آنها را در قالب یک شیء واحد، انسجام می‌بخشد (Lewis, 1976a, p 122).²⁰

6- عنوان «شیء» یا «شخص» بر هیچ‌یک از اجزای زمانی به تنهایی صادق نیست؛ بلکه شیء یا شخص، معادل بزرگترین حاصل جمع همه مراحل است که نسبت به یکدیگر

نسبت مقتضی یادشده را دارند. به دیگر سخن، تنها بر واقعیت چهاربعدی تشکیل یافته از همه اجزای زمانی، عنوان «شیء» اطلاق می‌شود (Ibid.).

با ملاحظه مطالب فوق، پاسخ لوئیس به مسئله تغییر (و نیز تغییر در صفات نفسی) این است که اتصاف به صفات ناسازگار آن‌گاه که موصوف واحدی در میان نباشد، مستلزم تناقض نیست و در تحلیل چهاربعدگرایانه، موصوف هریک از صفات در هر زمان، جزء زمانی محصور در آن زمان است و چون اجزای زمانی متمایزند و با یکدیگر نسبت این‌همانی ندارند، وقوع تناقض ظاهری خواهد بود.

بر این مبنا، تفسیر این امر که شیء در لحظه نخست، واجد صفت الف و در لحظه بعد، واجد صفت ب است، چنین خواهد بود که جزء زمانی شیء در لحظه نخست، صفت الف را دارد و جزء زمانی شیء در لحظه بعد، واجد صفت ب است. بنابراین تغییر به اختلاف دو جزء زمانی متعاقب شیء در صفات و احوال دلالت دارد. لوئیس در این باره می‌نویسد: «صفات نفسی موقتی اشیا، در وهله نخست به اجزای زمانی آنها تعلق دارند و تمایز دو جزء زمانی مختلف، در صفات زمانیشان، اشکالی ایجاد نمی‌کند. شیء باقی، همچون مراسم رژه است. نخست، بخش نخستین آن ظاهر می‌گردد و سپس اجزای بعدیش» (Lewis, 2002, p 1).

برای توضیح بیشتر می‌توان چنین گفت که تحلیل صحیح تغییر رنگ سیب یک درخت در دو جمله «سیب این درخت در t_1 سبز است» و «سیب این درخت در t_2 زرد است» این است که

«جزء زمانی سیب این درخت در t_1 سبز است.

«جزء زمانی سیب این درخت در t_2 زرد است.

که در آنها موضوع گزاره، کل عبارت واقع شده میان دو گیومه است²¹.

4. نقدهای راه حل چهاربعدگرا

1-4 اشکال نفی تغییر

یکی از مهم‌ترین اشکالاتی که بر تحلیل نظریه چهاربعدگرایی از مسئله تغییر به طور کلی، و تغییر در صفات نفسی به طور خاص، وارد شده است، این است که این نظریه،

بالمآل شیء متغیر را انکار می‌کند و اشیای متکثر متعاقب را اثبات می‌نماید. بنابراین نه یک راه‌حل، بلکه حذف اصل مسئله است. ایرادکنندگان این اشکال معتقدند که قوام مسئله تغییر، به وجود دو عنصر اساسی است: اختلاف و عینیت، یعنی در معنای متداول، هنگامی که سخن از تغییر است، مسئله این است که امر واحدی به عنوان موضوع تغییر، همچنان هست که در صفات و احوال خود دستخوش دگرگونی است. لکن بنابر تقریر چهاربعدگرا، در جریان تغییر، امر واحدی باقی نیست. زیرا مطابق این تقریر، آنچه تحقق دارد و موضوع تغییر است، اجزای زمانی متکثر و متمایز شیء است. این، اجزای زمانی شیء هستند که موضوع صفات ناسازگارند، از سویی این اجزاء پایدار نیستند؛ بلکه پیوسته یک جزء زمانی، جای خود را به جزء زمانی بعدی می‌دهد. بنابراین چیزی باقی نمی‌ماند که تغییر را بپذیرد. از سوی دیگر با نظر به کل شیء، تغییر در این نگاه همچون اختلاف رنگ دو نقطه از یک تابلوی نقاشی است (Haslanger, 2005, p 318).

یک پاسخ این اشکال این است که این اشکال مصادره به مطلوب است. زیرا در واقع اشکال‌کننده در آن، نظر خود را در باب مفهوم تغییر بر این واژه تحمیل نموده است. چون چنین اشکالی مبتنی بر این پیش‌فرض است که در طی تغییر، شیء به عنوان امری مستمر این‌همانی خود را حفظ می‌کند و از این رو، منطبق بر هستی‌شناسی سه‌بعدگراست (Hawley, 2001, p 12). به بیان دیگر، چهاربعدگرا می‌تواند در پاسخ این اشکال چنین پاسخ دهد که اگر مراد مستشکل از امر واحد باقی در طی تغییر، شیء سه‌بعدی منطبق بر هستی‌شناسی سه‌بعدگراست، بله، در نظر ما چنین امری در طول تغییر باقی نیست. با این حال، در تبیین چهاربعدگرایانه، امر باقی کاملاً کنار گذاشته نشده است و شیء چهاربعدی به واسطه وجود اجزای زمانی خود، در هر لحظه تحقق دارد و در نتیجه موضوع تغییر است.

در تبیینی دقیق‌تر می‌توان چنین گفت که موجود بودن دو معنا دارد: یک معنا وابسته به زمان و معنای دوم لابلشرط نسبت به زمان. به موجب معنای نخست، وجود شیء در یک زمان، مستلزم وجود کل آن در آن زمان است، لکن مطابق معنای دوم، شیء در یک زمان موجود است اگر و تنها اگر دست‌کم یک جزء زمانی آن، در آن زمان موجود باشد (Heller, 1984, p 328). روشن است که گرچه شیء در دیدگاه لوئیس در معنای نخست

در هر زمانی محقق نیست، لکن در معنای دوم، موجود است و در این معنا، صلاحیت ایفای نقش امر واحد باقی در طی تغییر را دارد. به نظر مدافعان این دیدگاه، این تفسیر از معنای موجودیت و بقا، چندان هم دور از ذهن و غیرعادی نیست. مثلاً فرض کنید یک برگه کاغذ درون کشوی یک میز قرار گرفته باشد، به گونه‌ای که بخشی از آن، خارج از کشو باقی بماند و تنها بخشی از کاغذ، کاملاً در کشو قرار گیرد. در حالتی این چنین، ما اظهار «برگه کاغذ درون کشوی میز است» را صادق ارزیابی می‌کنیم، با استناد به این که بخشی از آن، درون کشو قرار گرفته است. به طور قیاسی، در نظیر زمانی این مسئله، اتصاف شیء به موجودیت، با نظر به موجودیت جزئی زمانی از آن نیز معتبر و معقول خواهد بود (Ibid, pp 328-9).

تحلیل فوق منتقدانی نیز دارد. یکی از نقدهای این تحلیل این است که تحلیل مذکور، توجیه تمسک چهاربعدگرایی به اجزای زمانی برای حل مسئله تغییر را مخدوش می‌سازد. زیرا تمسک این نظریه به هستی‌شناسی مبتنی بر اجزای زمانی، به دلیل ناممکن بودن اتصاف امر واحد به صفات ناسازگار متکثر بوده است. پس در واقع چهاربعدگرایی تلاش دارد با معرفی اجزای زمانی به هستی‌شناسی خود، از واحد بودن موضوع صفات متغیر رهایی یابد، در این صورت اگر ما در مقام یک چهاربعدگرا با گفتن این که شیء به معنایی در هر لحظه از وجودش موجود است، دیگر بار وجود متغیر واحدی را اثبات نماییم، فرض وجود اجزای زمانی نزد ما، توجیهی نخواهد داشت و نظر ما را با سه‌بعدگرایی قرین می‌سازد (Lombard, 1994, pp 370-2).

صرف‌نظر از این که آیا چنین معنایی از موجودیت، دارای اعتبار است یا خیر، به گمان ما نقد فوق وارد نیست. زیرا مبتنی بر این پندار نادرست است که نظریه چهاربعدگرایی در تبیین تغییر، بقا را کنار می‌گذارد، حال آن هستی‌شناسی چهاربعدگرا، بر واقعیت اجزای زمانی و نیز امر چهاربعدی تشکیل یافته از آنها، هر دو تأکید دارد و مسئله تغییر را با توسل به اجزای زمانی، و بقا را با استعانت از واقعیت چهاربعدی تبیین می‌نماید. چنین تبیینی از امر باقی، متمایز از تبیین سه‌بعدگرایی است که به موجب آن، امر باقی، واقعیت تام و کامل شیء است که در هر لحظه تحقق دارد. به دیگر معنا، به صحنه

آوردن امر ممتد مکانی-زمانی برای تبیین بقا، به معنای کنارگذاردن اجزای زمانی نیست و از این رو، چنین تحلیلی چهاربعدگرایی را به نظریه رقیب فرونمی‌کاهد.²² البته باید گفت که اگرچه چهاربعدگرایی برای مسئله تغییر، تبیین خاص خود را دارد، اما تبیین مذکور را با توسل به رویکرد جدیدی به مفاهیم بقا و تغییر فراهم آورده است. مفهوم بقا در این نظریه، به معنای تحقق بخشی از واقعیت شیء امتدادیافته در زمان و مفهوم تغییر به معنای اختلاف دو جزء زمانی متعاقب شیء، با مفاهیم متعارف این دو واژه تمایز دارند. از سویی شیء به هیچ معنا (حتی در معانی ضعیف) در طول زمان با خود این‌همانی ندارد؛ هرچند شیء در مجموع زمان با خود این‌همانی دارد، لکن در این تفسیر فرازمانی، زمان و تغییر ملحوظ واقع نمی‌شوند. بر این مبنا تفسیر درست فهم عادی ما مبنی بر بقای اشیا این است که واقعیات زمانمند در معرض تغییر که با نسبت‌هایی قوی به یکدیگر پیوند یافته‌اند (اجزای زمانی)، به واقعیت غیرزمانی واحدی تعلق دارند. به دیگر سخن، این‌همانی اشیا در طول یک زمان مطابق این نظر، به مفهوم تعلق واقعیات زمانی شیء در طول آن زمان، به واقعیت امتدادی واحد خواهد بود.³³

4-2 نقد تحلیل لوئیس از ماهیت اتصاف

تحلیل لوئیس از ماهیت اتصاف نیز نقدهایی در پی داشته است. چنان که بیان گردید موضوع اتصاف در نظر لوئیس، واقعیات کوتاه‌عمری با نام مراحل زمانی هستند که هریک به تنهایی بخشی از واقعیت چهاربعدی شیء را تشکیل می‌دهد. اما در مفهوم متعارف اتصاف، نفس شیء و نه بخشی از آن، موضوع اتصاف تلقی می‌گردد. با این حال در نگاه لوئیس، نفس شیء مستقیماً صفت را نمی‌پذیرد، بلکه شیء از این حیث که جزئی از آن پذیرنده صفت است، موضوع اتصاف است. به بیان دیگر، شیء بالعرض اجزای زمانی خود پذیرنده اتصاف است و بالذات و با قطع نظر از نسبتی که با اجزای خود دارد، چنین نیست.

لوئیس این اشکال را در نظر داشته و بدان پاسخ داده است. وی می‌گوید شاید اشکال شود که نظر من هم اتصاف مطلق به صفات را تبیین نمی‌کند، چون به موجب آن، شیء به طور مطلق²⁴ موصوف صفات نیست، بلکه در نسبت با اجزایی که دارد، صفات را

می‌پذیرد. بنابراین تأکید من بر مفهوم اتصاف مطلق در نقد نظریات تقییدی سه‌بعدگرایی، اعتبار پاسخ خود مرا نیز به چالش خواهد کشید²⁵ (Lewis, 2002, p 5). پاسخ لوئیس این است که هرچند نظر وی نیز به یک معنا، مفهومی نسبی از اتصاف ارائه می‌نماید. با این حال، این پاسخ اتصاف مطلق را به طور کامل از صحنه خارج نمی‌سازد. زیرا اولاً بنابر پاسخ وی، برخی صفات به طور مطلق به شیء (واقعیت چهاربعدی) نسبت داده می‌شوند؛ نظیر «هفتاد سال عمر کردن». از سویی، اتصاف خود مراحل زمانی به صفات، مطلق و بی‌نیاز از واسطه یا فرض غیر است (Ibid, p 4).

شاید این تبیین از ماهیت اتصاف بتواند نگرانی لوئیس در مورد فراهم آوردن امکان تبیین اتصاف مطلق را برطرف سازد، اما ایرادات دیگری را در زمینه اتصاف به دنبال خواهد داشت. یک ایراد اساسی آن، ناتوانی نظریه چهاربعدگرایی در ارائه تصویری کامل از صفاتی است که شیء، امکان اتصاف به آنها را دارد. به عنوان مثال چهاربعدگرایی باید این پرسش را پاسخ دهد که شیء با قطع نظر از مراحل زمانی خود، امکان اتصاف به چه صفاتی را دارد؟ مثلاً اگر شیء دارای دو جزء زمانی سبز و زرد باشد، خود شیء چه رنگی دارد؟ آیا جرم شیء، معادل مجموع اجرام همه مراحل زمانی آن است؟ در مورد شکل چگونه؟ اگر اجزای زمانی شیء گروی باشند، خود شیء چه شکلی دارد؟ آیا گروی است؟ اما به نظر نمی‌رسد شی چهاربعدی (به عنوان حاصل جمع اجزای زمانی خود) بتواند گروی باشد. همان‌طور که دایره‌ای شکل بودن مقاطع یک استوانه، موجب آن نیست که خود استوانه نیز دایره‌ای شکل باشد (Hawley, 2001, pp13&38).

هرچند لوئیس مستقیماً به این اشکال پاسخ نداده است. لکن به نظر می‌رسد ملاحظه سخن پیشین وی، ما را به پاسخی مقبول نزد وی نزدیک سازد. زیرا از نظر او، اتصاف در شیء (واقعیت چهاربعدی) دو گونه است: نخست اتصاف شیء با ملاحظه و وساطت اتصاف اجزای زمانی آن و دوم اتصاف شیء بدون ملاحظه اتصاف اجزای زمانی آن. در معنای نخست، شیء به همه صفات اجزای زمانی متصف می‌گردد. این معنای از اتصاف، وابسته به زمان است، یعنی شیء در نسبت با زمان وجود یک جزء زمانی و از این حیث که آن جزء زمانی، موضوع اتصاف است، صفت را می‌پذیرد. در این معنا اشکال فوق وارد نمی‌شود؛ چون در آن، کل زمان وجود شیء به یکباره (که ظرف تحقق شیء است) مورد

لحاظ نیست، از این رو موضوعی اثبات نمی‌شود که نوبت به بحث از چیستی محمولات آن برسد. لکن در معنای دوم، کل زمان به یکباره لحاظ می‌گردد، اما در این معنا، شیء هر صفتی را نمی‌پذیرد، بلکه تنها صفات مرتبط با کل زمان وجود خود (نظیر هفتاد سال عمر کردن) را می‌پذیرد. یا شاید بتوان گفت (گرچه تصریحی در کلام لوئیس بر این امر نیست) که شیء از این حیث، همچنین واجد صفاتی که در کل زمان وجودش محقق است، (مثل «وزنی معادل یک کیلوگرم داشتن»، مشروط بر این که پیوسته وزن شیء یک کیلوگرم بوده باشد) است و روشن است که اتصاف شیء به صفات اجزای آن، ضروری نیست. پس اگر پرسش از صفات شیء در یک زمان خاص باشد، اتصاف شیء به آن صفات، بالعرض اجزای زمانی است. لکن پرسش از صفات شیء به عنوان واقعیتی چهاربعدی (یعنی صفات شیء بدون تقیید زمانی) همواره پاسخی منطبق بر درک عادی از نحوه اتصاف اشیا ندارد. زیرا در نگاه عادی صفات متغیر شیء قید زمانی دارند و بدون تقیید زمانی، انتسابشان به شیء ممکن نیست، لکن واقعیت شیء در چهاربعدگرایی غیرزمانی است، یعنی گسترده در زمان است. از این رو صفات متعارض و متغیر مستقیماً به آن نسبت داده نمی‌شوند.

به نظر می‌رسد یکی از نکات کلیدی در نظریه لوئیس که کاملاً در تحلیل‌های دیگران نسبت به نظریه او مورد غفلت واقع شده، تلاشی است که وی برای تقریب نظرگاه خویش در باب اتصاف، با فهم عرفی از اتصاف مبذول داشته است. هدف وی این است که نشان دهد خود شیء نیز به معنایی همه صفات اجزای زمانی را می‌پذیرد. وی در توضیح این معنا می‌نویسد: «خود شیء چهاربعدی، فی حد ذاته متصف به یک صفت نیست، لکن با نظر به این که در زمان t_1 واقع شده است آن صفت را دارد. این امکان فراهم است که ما در سخن از آنچه در یک زمان خاص صادق است، دامنه سخن خود را محدود نماییم، به طوری که هر آنچه در خارج آن زمان واقع شده است را نادیده بینگاریم و ما غالباً چنین می‌کنیم» (Lewis, 2002, p 5).

به زعم لوئیس، این تبیین معنای مناسبی برای اتصاف مطلق شیء به صفت فراهم می‌آورد. این پاسخ، به افتراق میان تحلیل‌های هستی‌شناختی و زبانی (و شاید معرفتی) ما از واقعیت اشیا اشاره دارد. بر این اساس به لحاظ هستی‌شناختی، شیء واقعیت

چهاربعدی تشکیل یافته از اجزای زمانی است، لکن در مسامحه تحلیل‌های زبانی روزمره، این واقعیت نادیده انگاشته شده و اجزای زمانی، نقش شیء را ایفا می‌کند.

3-4 تعارض با داده‌های مبتنی بر خودآگاهی و عدم تبیین وحدت حقیقی اشیا

دیدیم که چهاربعدگرایی در مواجهه با اشکالات گذشته پاسخ‌هایی دارد که برخی نارسایی‌های این نظریه را تا حدودی تعدیل می‌نماید. با این حال یکی از دلایل دیگری که خلاف مدعای چهاربعدگرایی را اثبات می‌کند، مراجعه به شهود درونی اشخاص نسبت به وجود و واقعیت خود است. زیرا به نظر نمی‌رسد داده‌های مبتنی بر خودآگاهی ما با ادعای چهاربعدگرایی مبنی بر تشکیل یافتن واقعیت شیء (به عنوان واقعیت دارای امتداد زمانی) از اجزای زمانی همراهی نماید. با فرض چهاربعدگرایی، هر شخص بایستی خود را به عنوان واقعیت واحد ثابتی درک نماید که اجزای زمانی او در گذشته، حال یا آینده همگی نسبت واحدی با او دارند. با این حال، انسان عادی، درک روشنی از آینده خود ندارد و از سویی واقعیت او در گذشته در قیاس با واقعیت کنونی وی، با او نسبت واحدی ندارد. او، تنها از مسیر خاطرات خود با گذشته‌اش ارتباط برقرار می‌کند، حال آن که واقعیت کنونی خود را به طور مستقیم درک می‌نماید.

افزون بر مسئله فوق، با توجه به استقلال هویات اجزای زمانی شیء نسبت به یکدیگر و تکرر بالفعل این هویات، تبیین وحدت حقیقی واقعیت چهاربعدی شیء (که لازمه وجود یافتن شیء به ویژه در موجودات دارای وحدت حقیقی همچون انسان است)، در نظری، چهاربعدگرایی دشوار به نظر می‌رسد.

5. نتیجه سخن

استدلال تغییر در صفات نفسی، با هدف اثبات چهاربعدگرایی از سوی لوئیس مطرح می‌شود. مطابق چهاربعدگرایی، اشیا هویات ممتد زمانی هستند که در هر زمان بخشی از آنها (یعنی اجزای زمانیشان) تحقق دارد. بر این اساس تفسیر تغییر و از جمله تغییر در صفات نفسی نیز این است که اجزای زمانی متمایز شیء صفات متمایز دارند و اتصاف شیء به این صفات بالعرض اجزای زمانی ممکن می‌گردد. همچنین بقای شیء در طول

زمان به مفهوم تحقق جزئی زمانی از آن در هر زمان است. از سویی تعارض این تحلیل‌ها با درک عادی ما به مسامحه‌های زبانی روزمره مستند می‌گردد. اما چنین تفسیری، عدم امکان تحقق این‌همانی در ضمن تغییر را مفروض داشته است. حال آن که فهم عادی ما از تغییر، بر حفظ این‌همانی شیء (البته نه لزوماً این‌همانی دقیق و کامل که مستلزم عدم اختلاف از همه جهات ممکن باشد) در ضمن وقوع دگرگونی، تأکید دارد. لکن در نظریه چهاربعدگرا، چیزی با دیگری این‌همانی ندارد. البته کل واقعیت چهاربعدی با خود این‌همانی دارد، اما این بایسته‌های دریافت متعارف و شهودی را برآورده نمی‌کند. افزون بر آن نظریه اجزای زمانی با دریافت‌های شهودی مبتنی بر خودآگاهی ما ناسازگار به نظر می‌رسد و نیز قادر به تبیین وحدت حقیقی شیء نیست.

یادداشت‌ها

¹ Four-Dimensionalism

² Three-Dimensionalism

³ Objects' Persistence Through Time

⁴ Temporal Parts

⁵ با نظر به تحلیل‌های مختلف سه‌بعدگرایی و چهاربعدگرایی از مسئله بقای اشیا در زمان، گاه این دو نظریه به ترتیب با عناوین Endurantism و Perdurantism نیز شناخته می‌شوند. همچنین گاه عنوان چهاربعدگرایی، بر یکی از نظریات مرتبط با متافیزیک زمان یعنی ابدی‌گرایی (در تقابل با حال‌گرایی) اطلاق می‌گردد که مدعی است افزون بر اشیای زمان حال، اشیای گذشته یا آینده (یا هر دو) نیز موجود و از حیث هستی‌شناختی، هم‌طراز اشیای موجود در زمان حال هستند. (Rea, 2005, p246)

⁶ برای دسترسی به برخی ادله اثبات چهاربعدگرایی ر.ک.

(Lewis, 2003, 1976b, 1993, Sider, 2001, pp74-140, Balashov, 2000, Hales and Johnson, 2003).

⁷ David Lewis

دیوید لوئیس (1941-2001) یکی از فیلسوفان سرشناس قرن بیستم است که در بسیاری از حوزه‌های فلسفی نظیر متافیزیک، معرفت‌شناسی، فلسفه زبان، فلسفه ذهن و ... تأثیر و نقش بسزایی داشته است. گزارش رؤس فعالیت‌های وی در این حوزه‌ها و سهمی که او در پیشبرد اندیشه فلسفی در جهان معاصر داشته است، هدف نوشتار حاضر نیست؛ با این حال، به یقین او یکی از شخصیت‌های مهم و اثرگذار در عرصه نزاع چهاربعدگرایی - سه‌بعدگرایی است و آثار وی الهام‌بخش بسیاری از آثار دیگر پدیدآمده در این حوزه است.

⁸ Temporary Intrinsic

⁹ موضوع چهاربعدگرایی لوئیس، یکی از موضوعات مورد توجه و بحث‌برانگیز آثار فلسفی غرب معاصر است. با این حال پیش از این، هیچ یک از آثار پژوهشی موجود به زبان فارسی، این موضوع را به عنوان موضوع مورد بحث خویش، مورد توجه و بررسی قرار نداده‌اند.

¹⁰ گفتنی است عنوان چهاربعدگرایی در این مقاله، محدود به چهاربعدگرایی مورد دفاع دیوید لویس است که در ادبیات فلسفی معاصر از آن با عناوین *Perdurantism* و *Worm-Theory* یاد می‌شود. در مقابل این دیدگاه، یک رویکرد غالب چهاربعدگرایی دیگر نیز وجود دارد که مورد بحث این مقاله نیست و با نام *Stage-Theory* شناخته می‌شود. این رویکرد همچون رویکرد نخست، وجود اجزای زمانی و نیز واقعیت چهاربعدی ممتد در زمان را تأیید می‌کند، اما تصویر متفاوتی از چیستی اشیای عادی دارد. به طور غالب، اختلاف دو دیدگاه چهاربعدگرایی، معناشناختی و نه هستی‌شناختی تفسیر می‌گردد. (Sider, 1996, p 433, Hawley, 2001, pp 42-4) برای آشنایی بیشتر با رویکرد چهاربعدگرایی اخیر ر. ک. (Sider 1996, 1997, 2000, 2001, Hawley, 2001, 2015, Balashov, 2007)

¹¹ Neutral

¹² Perdures

¹³ Endures

¹⁴ Extrinsic Properties

¹⁵ گاه کلمه *Intrinsic* در زبان فارسی به کلمه «ذاتی» ترجمه شده است؛ اما از آنجا که تقسیم صفات به ذاتی *Essential* و عارضی *Accidental* تقسیم مستقلی است، ما در اینجا به جای کلمه ذاتی، عنوان «نفسی» را برگزیدیم. تقسیم ذاتی-عارضی در مورد صفات، به جهت و نحوه اتصاف موصوف به صفت اشاره دارد که آیا بر مبنای ضرورت است یا امکان؛ در مقابل تقسیم صفات نفسی-اضافی، به وابستگی یا عدم وابستگی اتصاف، به غیر موصوف دلالت می‌نماید (Robertson and Atkins, 2018).

¹⁶ بر مبنای رویکرد تقييد زمانی، صفات یا اتصاف شیء به آنها دارای تقييد زمانی است و بدین وسیله از اتصاف شیء واحد به صفات ناسازگار رفع تعارض می‌گردد. لوئیس اتخاذ رویکرد تقييد زمانی را در مواجهه با این مسئله مورد نقد قرار می‌دهد و معتقد است این رویکرد قادر نیست تبیین صحیحی از اتصاف شیء به صفات نفسی (که مستلزم اتصاف غیرنسبی و مطلق به این صفات است) را فراهم آورد. همچنین مطابق حال‌گرایی تنها صفاتی که شیء دارد، صفاتی است که در زمان حال دارد و دیگر زمان‌ها واقعیت و وجودی ندارند، بنابراین، صفاتی مربوط به این زمانها نیز از واقعیتی برخوردار نخواهند بود. از این رو، در مسئله تغییر، آنچه هست، شیء در زمان حال است که یکی از صفات را دارد و موصوف سایر صفات و نیز صفات آنها واقعیتی ندارند، بنابراین، تعارض اتصاف به صفات ناسازگار به میان نمی‌آید. به منظور دسترسی به مباحث تفصیلی پیرامون این پاسخ‌ها ر. ک.

(Johnston, 1987, Haslinger, 1989, 2005, Van Inwagen, 1990, Hawley, 2001, p15, 2015, Merricks, 1994)

¹⁷ اصل تمایزناپذیری این همانها *indiscernibility of identicals* که صورت‌بندی منطقی آن چنین است: $x=y \rightarrow \forall F(Fx \leftrightarrow Fy)$

¹⁸ Temporal Stage

¹⁹ Duration

²⁰ میان اجزای زمانی‌ای که به شیء واحدی تعلق دارند، نسبتی اتحادی برقرار است که در تحلیل ماهیت آن عموماً به نسبت‌های استمرار و اتصال فضازمانی و ربط علی میان مراحل زمانی استناد می‌گردد. اتصال مراحل زمانی نتیجه وجود شباهت میان مراحل متقارب است که از تدریجی (و نه دفعی) بودن تغییر در آنها ناشی می‌شود. افزون بر آن وابستگی علی میان مراحل، موجب تحقق اتصال واقعی و نه صرفاً جانشینی تصادفی مراحل متعاقب می‌گردد (Lewis, 1976a, pp 117-122, 1986, pp 81&218).

²¹ به دیگر بیان، بنابر تحلیل چهاربعدگرایی، قیود زمانی در موضوع جمله گنجانده می‌شوند. این در چهارچوب منطقی سنتی بدان معناست که در اتصاف شیء به دو صفت ناسازگار در واقع ما با دو قضیه مستقل روبرو هستیم که از حیث موضوع متمایزند و بنابراین با توجه به این که از جمله شروط تحقق تناقض میان قضایا، وحدت موضوع آنهاست، میان دو قضیه نامبرده تناقضی واقع نمی‌شود.

²² لازم به یادآوری است که هرچند اشکال نفی تغییر غالباً به نظریه چهاربعدگرا وارد شده است، اما از نظر برخی به سه‌بعدگرایی نیز وارد است. بر اساس این تحلیل، هر دو نظریه مذکور از حیث توفیق یا ناکامی در پاسخ به این اشکال همپایه‌اند (Benovsky, 2011, p165). برخی نیز معتقدند اشکال نفی تغییر، اشکال چهاربعدگرایی نیست، بلکه اشکال یک پیش‌فرض نظری آن در باب واقعیت زمان، یعنی اتخاذ رویکردی ابدی‌گرا است. از این رو، هر رویکرد سه‌بعدگرا که چنین پیش‌فرضی را در داده‌های نظری خویش پذیرفته باشد، گرفتار پیامد مشابهی در مسئله تغییر خواهد بود. بر این اساس، در خوانشی متمایز از اشکال نفی تغییر چنین گفته می‌شود که چهاربعدگرایی متعهد به دریافتی ایستا از زمان است. زیرا بنابر این نظریه، زمان و امور زمانمندی که شاغل زمانند، به طور بی‌زمان در واقعیت چهاربعدی واقع شده‌اند. در نتیجه در واقع چیزی واقعاً تغییر نمی‌کند و چیزی به وجود نمی‌آید و از میان نمی‌رود. زیرا همواره همه چیز، همان جایی است که هست (Haslanger, 2005, p332).

²³ لوئیس معتقد است داده‌های شهودی ما، تنها اصل تحقق بقا را اثبات می‌نمایند، لکن در باب تبیین چگونگی آن، اقتضایی ندارند. از این رو، دیدگاه چهاربعدگرایی وی تعارضی با این داده‌ها ندارد (Lewis, 1988, p190).

²⁴ Simpliciter

²⁵ لوئیس این را نقد هسلنجر می‌داند. هسلنجر در این باره می‌نویسد: گرچه در نظر لوئیس صحیح است که که اشیای باقی وجود دارند (منظور اشیای چهاربعدی است) و نیز درست است که صفات نفسی حقیقتاً صفات مطلقند (در نسبت با مراحل زمانی)، با این حال چیزی نیست که در طی تغییر در صفات نفسیش، باقی بماند. چون صفات نفسی مراحل، صفات نفسی اشیای چهاربعدی نیستند. اتصاف اشیا به این صفات، مستلزم نسبت آنها با اجزاست. از سویی اگر اتصاف به خود اشیا نسبت داده شود، موقتی نیست (Haslanger, 1989, p119). توضیح آن که، اگر جزء زمانی شیء صفت الف را داشته باشد، همواره آن را دارد. بنابراین شیء نیز همواره از این حیث که جزء زمانیش متصف به صفت است، متصف به آن خواهد بود.

منابع و مأخذ

- Balashov, Yuri, (2000) *Enduring and Perduring Objects in Minkowski Space-Time*, Philosophical Studies, 99, pp 129–66. [In English]
- (2007) *Defining Exduration*, Philosophical Studies, Vol. 133, No. 1, pp143–9. [In English]
- Benovsky, Jiri, (2011) *Endurance, Perdurantism and Metaontology*, SATS, vol. 12, pp 159–177. [In English]
- Forrest, Peter, (2010) *The Identity of Indiscernibles*, The Stanford Encyclopedia of Philosophy, Edward N. Zalta (ed.), URL=<[http://plato.stanford.edu/archives/2015/entries/ The Identity of Indiscernibles />. \[In English\]](http://plato.stanford.edu/archives/2015/entries/The%20Identity%20of%20Indiscernibles/)
- Gallois, Andre, (2016) *Identity over Time*, The Stanford Encyclopedia of Philosophy (winter 2016 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL =<<https://plato.stanford.edu/archives/win2016/entries/identity-time/>>. [In English]
- Hales, Steven D. and Johnson, Timothy A., (2003) *Endurantism, Perdurantism and Special Relativity*, The Philosophical Quarterly, vol.53, no. 213, pp 524-539. [In English]

- Haslanger, Sally, (1989) *Endurantism and Temporary Intrinsic*, *Analysis*, 49:30, pp119-125. [In English]
- , (2005) *Persistence through Time*, in Michael J. Loux and Dean W. Zimmerman (Ed.), *Oxford Handbook of Metaphysics*, New York: Oxford University Press, pp 315-354. [In English]
- Hawley, Katherine, (2001) *How Things Persist*, Oxford:Clarendon Press. [In English]
- , (2015) *Temporal Parts*, *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, (2015), Edward N. Zalta (ed.), URL=<[http://plato.stanford.edu/archives/2015/entries/ Temporal Parts/](http://plato.stanford.edu/archives/2015/entries/Temporal_Parts/)>. [In English]
- Heller, Mark, (1984) *Temporal Parts of Four Dimensional Objects*, *An International Journal for Philosophy in the Analytic Tradition*, Vol. 46, No. 3 (Nov., 1984), pp 323-334. [In English]
- Johnston, Mark, (1987) *Is There a Problem about Persistence*, *Proceedings of the Aristotelian Society*, 61, pp107-135. [In English]
- Lewis, David, (1976a) *Survival and Identity*, in Amelie Rorty (ed.), *The Identities of Persons*, Berkeley, CA: University of California Press, pp 117-40. [In English]
- , (1976b) *The paradoxes of time travel*, reprinted in Van Inwagen, Peter and Dean W. Zimmerman (eds.), (1998), *Metaphysics, The Big Questions*, Oxford: Blackwell, pp 159-169. [In English]
- , (1983) *Extrinsic Properties*, reprinted in (1999) *Papers in Metaphysics and Epistemology*, New York: Cambridge University Press, pp 111-115. [In English]
- , (1986) *On Plurality of the Worlds*, Oxford, Blackwell. [In English]
- , (1988) *Rearrangement of Particles: Reply to Lowe*, reprinted in (1999), *Papers in Metaphysics and Epistemology*, New York: Cambridge University Press, pp 187-95. [In English]
- , (1993) *Many, But Almost One*, reprinted in (1999) *Papers in Metaphysics and Epistemology*, New York: Cambridge University Press, pp 164-182. [In English]
- , (2002) *Tensing the Copula*, *Mind*, Vol. 111, No. 441, pp 1-13. [In English]
- , (2003) *Postscript to Survival and Identity*, in his *Philosophical Papers*, vol. 1. Oxford: Oxford University Press, pp 73-77. [In English]
- Lombard, Lawrence Brian, (1994) *The Doctrine of Temporal Parts and No-Change Objection*, *Philosophy and Phenomenological Research*, Vol. 54, No. 2 (Jun., 1994), pp 365-372. [In English]

- Loux, Michael J, (2006) *Metaphysics, A Contemporary Introduction*, New York: Routledge. [In English]
- Lowe, A. J, (2002) *A Survey of Metaphysics*, New York: Oxford University Press. [In English]
- Merricks, Trenton, (1994) *Endurance and Indiscernibility*, *Journal of Philosophy*, 91, pp165–84. [In English]
- Noonan, Harold & Curtis, Ben (2014) *Identity*, *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (ed.), URL=<<http://plato.stanford.edu/archives/2014/entries/Identity>. [In English]
- Rea, Michael C, (2005) *Four-Dimensionalism*, in Loux, Michael J. and Dean W. Zimmerman (ed.) *The Oxford Handbook of Metaphysics*, Oxford: Oxford University Press, pp 246-280. [In English]
- Robertson, Teresa and Atkins, Philip, (2018) *Essential vs. Accidental Properties*, *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, (spring 2018 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL=<<http://plato.stanford.edu/archives/spr2018/entries/essential-accidental/>>. [In English]
- Sider, Theodore, (1996) *All the World's a Stage*, *Australasian Journal of Philosophy*, 74, pp 433–453. [In English]
- , (1997) *Four-Dimensionalism*, *Philosophical Review*, 106, pp 197–231. [In English]
- , (2000) *The Stage View and Temporary Intrinsics*, *Analysis*, 60, pp 84–88. [In English]
- , (2001) *Four Dimensionalism: An Ontology of Persistence and Time*, New York: Oxford University Press. [In English]
- Van Inwagen, Peter, (1990) *Four-Dimensional Objects*, *NOUS*, 24, pp 245-255. [In English]